

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی
پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

عنوان

تصحیح بخش اول خلاصه المقامات شیخ احمد جام
تألیف ابوالمکارم بن علاء المُلک جامی

استاد راهنما

دکتر سید عباس محمد زاده

استاد مشاور

دکتر عبدالله رادمرد

تصحیح، توضیحات، تعلیقات و فهارس

زهره نیک سیر

تابستان 1390

سپاس‌گزاری

سپاس بی‌کران پروردگار یکتا را که هستی‌مان بخشید و به طریق علم و دانش رهنمونمان شد و به همنشینی با رهروان علم و دانش مفتخرمان نمود و خوشه‌چینی از علم و معرفت را روزی‌مان ساخت.

نخست تشکر می‌کنم از استاد محترم راهنما، جناب آقای دکتر سید عباس محمدزاده، به پاس راهنمایی‌های ارزنده و راهگشایشان که در تاریکی‌ها چراغ راهم بودند و آزاداندیشی، دانش، منش و معرفتشان که الهام‌بخشم بود.

همچنین سپاسگزارم از استاد محترم مشاور، جناب آقای دکتر رادمرد که از راهنمایی‌های دلسوزانه و محبت‌های بی‌دریغشان بسیار بهره بردم.

تقدیم به :

مهربان فرشتگانی که
لحظات نابِ باور بودن،
لذت و غرور دانستن،
جسارت خواستن، عظمت
رسیدن و تمام تجربه‌های
یکتا و زیبای زندگی‌ام،
مدیون حضور سبز
آن‌هاست: پدرم و مادرم.

با تشکر از مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی، جناب آقای دکتر فتوحی و اساتید محترم گروه، بویژه جناب آقایان دکتر مهدوی و دکتر راشد محصل که از محضر علم و دانش‌شان توشه‌های فراوان برگرفتم.

فهرست مطالب

عنوان
صفحه

1	مقدمه.....
	کلیات
2	شیخ جام.....
4	شهاب‌الدین ابوالمکارم بن علاء‌الملک جامی.....
6	پیشینه مقام، مقامه و مقامات نویسی.....
10	خلاصه‌المقامات.....
12	ارزش خلاصه‌المقامات.....
13	فوائد خلاصه‌المقامات.....
14	ویژگی‌های دستوری.....
21	ویژگی‌های سبکی.....
22	ویژگی‌های ادبی.....
	معرفی نسخه‌ها
24	نسخه چاپ سنگی لاهور.....
26	نسخه خطی دانشکده‌الهیات مشهد.....
29	نسخه مجلس شورای ملی (اسلامی).....
30	روش تصحیح.....
36	دیاچه.....
	مقاله اول در انساب شیخ
46	باب اول: در نسب حضرت شیخ.....
53	باب دوم: در خرقه و ذکر پیران حضرت شیخ.....
56	باب سوم: در ذکر اولاد و ازواج شیخ.....
61	باب چهارم: در تصانیف شیخ و مقامات او.....
67	باب پنجم: در تاریخ ولادت و وفات و توبه حضرت شیخ.....
	مقاله دوم در کرامات حضرت شیخ

70	باب اول: در کرامات حضرت شیخ
85	باب دوم: در کرامات که در شهر سرخس ظاهر شده
96	باب سوم: در واقعاتی که در جام و نیشابور و غیر ذلک در سفر و حضر واقع شده
135	باب چهارم: در کرامات بلده هرات
150	باب پنجم: در کرامات که بعد از نقل شیخ طاهر شده
162	فصل در کرامات شیخ الاسلام قطب‌الدین محمد
		مقاله سوم در سخنان متفرقه شیخ
174	باب اول: در توحید شیخ الاسلام
177	باب دوم: در سنت و جماعت و سنی و مبتدع
182	باب سوم: در توبه و انابت
191	تعلیقات
255	فهرست‌ها

مقدمه

یکی از رسالت‌های مهم اهل فرهنگ و ادب، شناخت و معرفی آثار پیشینیان است. متون ادبی از مهم‌ترین این آثار و در حقیقت ذخایر زبان و ادبیات فارسی هستند که توجه همه جانبه بدان‌ها، به این شناخت کمک شایانی می‌کند.

با وجود تصحیح و نشر بسیاری از کتاب‌ها و رساله‌ها، بسیاری از آثار ارزشمند که همچنان در پرده گمنامی مانده‌اند و بدیهی است که معرفی و شناساندن آنها جز از رهگذر تصحیح و عرضه به خوانندگان، صورت نمی‌پذیرد.

از جمله این کتاب‌ها، خلاصه‌المقامات شیخ احمد جام است که در کنج فراموشی قرار داشت و تصحیح این نسخه، با استفاده از منابع نسخه‌شناسی و فهرست‌های نسخ خطی، به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد، انتخاب و برای طرح و تصویب به شورای محترم گروه زبان و ادبیات فارسی ارائه شد. بهترین سؤال تحقیق در این زمینه این بود که آیا نسخه از چنان ویژگی‌ها و شرایطی برخوردار است که شایستگی تصحیح را داشته باشد؟ که خوشبختانه هرچه بیشتر درباره آن پژوهش شد، انگیزه تصحیح نسخه در ذهن پژوهنده فزونی یافت تا آنجا که تمامی همّت خود را نه صرفاً به عنوان پایان‌نامه، بلکه با این هدف که بتوانم آنچه را انجام می‌دهم، شایسته این نسخه برجسته باشد، به کار گرفتم تا هم از یک سو به وظیفه پژوهشگری خویش تا حد وسع عمل کرده باشم و از دیگر سو به آرمان‌ها و آرزوهای محققانی که در نوشته‌های خویش به لازمه تصحیح این نسخه اشاره کرده بودند، از جمله مرحوم دکتر فاضل که تمامی سعی خود را صرف پژوهش درباره شیخ جام نموده، جامعه عمل پوشیده باشم. (رک: شرح حال و آثار شیخ احمد جام، ص 181-182)

کلیات:

احمد جام (زنده پیل)

شیخ الاسلام احمد بن ابوالحسن جامی نامقی ترشیزی، معروف به شیخ احمد جام، صوفی بزرگ و عارف مشتاقی بود که در محرم سال 440 هجری، در روزگار سلجوقیان، در روستای نامق (ترشیز) - که دهی است از دهستان براكوه، بخش ریوش شهرستان کاشمر - خراسان در خاندانی اصیل که از نژاد عرب بودند پا به عرصه هستی نهاد. سلسله نسبش به جریر عبدالله بجلی، صحابی معروف

پیامبر می‌رسد- که در چند جای خلاصه‌المقامات به لطف و احترامی که وی نزد پیامبر(ص) داشته، اشاره شده است- (رک: به همین تألیف / 49-51)

صاحب روضات الجنّات می‌گوید: «زنده فیل احمد جام از فرزندان جریربن عبدالله بجلی است که از صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوده و قامت بلند و جمال موفور داشته، چنانچه امیر- المؤمنین عمر-رضی الله عنه- او را یوسف این امت نام نهاده و یک فرع شجره نسب گرامی آصفی مشاراً الیه به دودمان کرامت پناه آن حضرت انما دارد ...» (روضات الجنّات فی اوصاف مدینة الهرات / 173)

نامش همان‌طور که یاد شد احمد و «کنیت وی ابونصر است، چه فرزند عزیز وی را برهان‌الدین نصر نام بوده است و لقب مبارک وی معین‌الدین است. لقب دیگر [که] از غیب بدان ملقب شده زنده فیل است». (روضه‌الریاحین / 25)

لفظ زنده به معنای بزرگ و مهیب و کلان است که اشارتی است به بلندبالایی و زورمندی و درشت اندامی شیخ جام و یا روحیه کین‌کشی و انتقام‌جویی و سختگیرانه وی در مقابل مخالفان. در باب لقب زنده پیل: «چنین گویند که شیخ‌الاسلام می‌فرموده‌اند که شبی در مقام انس وقتی بر آن داشت که در مناجات گفتم: خداوندا هر بنده از بندگان خاص خود را به نام خواندی، لقب بایزید بسطامی را «باز» خواندی. ابوسعید ابوالخیر را «مرغ» خود خواندی، خدایا احمد را به درگاه تو چه نام است؟ هاتفی آواز داد که یا احمد تو زنده فیل مایی!

آنی [تو] که از نام تو می‌بارد عشق وز نامه پیغام تو می‌بارد عشق»

(همان / 26)

در باب تخلّص به جامی: «وی را احمد جامی گویند به واسطه آنکه مسکن وی در ولایت جام بوده و به جهت آنکه [می] در جام وی غسل مصفّی شده بود به فرمان حق تعالی، یا آنکه وی مست از جام عشق بود و چنانکه فرموده‌اند:

احمدا مست باش در ره عشق تا بگویند احمد جامی است

تخلّص به نامقی نیز از آن جهت است که: ولادت وی در نامق بوده. احمد عربی نیز گویند، زیرا که وی عربی‌الاصل بود، هم از طرف پدر و هم از طرف مادر.» (همان / 26)

از آثار احمد جام در حال حاضر یک رساله به نام «رساله سمرقندیه» و شش کتاب به نام‌های «انس الثائبین»، «مفتاح النجات»، «بحار الحقیقه»، «کنوز الحکمه»، «روضه المذنبین»، «سراج السائرین» و یک دیوان شعر موجود است.

درگذشت شیخ جام: احمد جام پس از بازگشت از زیارت کعبه، در دهم محرم سال 536 هـ.ق. در خانقاه خود، دیده از جهان فرو بست. پیکرش را نزدیک دروازه «معدآباد» جام به خاک سپردند. معدآباد پس از وفات شیخ، جهت زیارت مرقد وی، محل رفت و آمد مسافران و زائران شد و به قدری مشهور شد که رفته رفته، جای و نام جام را که در کنارش بود گرفت و امروزه به یمن وجود مرقد مطهر شیخ جام، به «تربت جام» مشهور است.

در باب احوال شیخ جام نیز رک: دانش‌نامه ایران و اسلام / 10 / مقاله فریتز مایر / 1262 ؛ تاریخ گزیده / 673 ؛ نفحات الانس / 363 - 371 ؛ روضات الجنات فی اوصاف مدینه الهرات / 173 - 177 ؛ مقامات محمد غزنوی (مقامات ژنده پیل) / مقدمه مصحح (حشمت الله مؤید سندجی).

شهاب‌الدین ابوالمکارم علاءالملک جامی

وی یکی از بزرگان خاندان شیخ احمد جام است که خلاصه‌المقامات را جهت تقدیم به شاه‌رخ‌شاه در سال 840 تألیف نموده است. گویند نسبش به شش واسطه به شیخ احمد جام می‌رسد، اما از سلسله نسب او و چگونگی پیوندش با دودمان شیخ جام اطلاع دقیقی در دست نیست.

وی مردی فاضل، آداب‌دان و کتاب‌خوانده بوده و خواندمیر فضایل او را چنین برمی‌شمارد: «... خواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب به وفور فضل و ادب از سایر «مشایخ جام» بلکه از اکثر اکابر و صنایع آن ایام امتیاز تمام داشت و به جودت طبع نقاد و حدت ذهن و قناد موصوف بوده به قلم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار می‌نگاشت. به جود و سخاوت مشهور بود و به محاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور ...» (حبیب‌السیر / 4 ، 11 ، 12)

و به گفته بوزجانی: «... در زمانه خود سرآمد اولاد شیخ‌الاسلام بوده و به خانقاه قائم مقام بوده ... و از اولاد امجاد هر کدام که کامل‌تر و فاضل‌تر می‌بوده‌اند سلسله به وی می‌رسیده و قائم مقام بوده و همان طریقه شیخ‌الاسلام را در میان مریدان مسلوک می‌داشته‌اند ...» (روضه‌الریاحین / 110)

مؤلف روضه‌الریاحین در ادامه به داستان در واقعه دیدن خواجه شمس‌الدین محمد کوسوی، شیخ الاسلام را به صورت خواجه ابوالمکارم، اشاره می‌کند و آن را نشانگر التفات شیخ‌الاسلام به ابوالمکارم

و نیز کمال مرتبه وی می‌داند. و این داستان را نورالدین عبدالرحمن جامی، از زبان خواجه شمس-الدین محمد کوسوی - که از اولاد بزرگوار شیخ جام و وارث خرقه او بوده - چنین نقل کرده: «... حضرت شیخ الاسلام احمد - قدس سره - در صورت خواجه ابوالمکارم - که از اولاد بزرگوار وی بود - بر من ظاهر شد و نفس مبارک خود در من دمید. فی الحال به هوش باز آمدم و از وقت نماز پرسیدم و به قضای فوایت مشغول شدم.» (نفحات الانس / 497)

در کتاب فرائد غیائی چند مکتوب به قلم علاءالملک ثبت شده و همچنین چند نامه که صادره از دیوان شاهرخ شاه می‌باشد که ضمن یکی از نامه‌ها، علاءالملک را به تولیت اوقاف جام منصوب کرده و به وی لقب شیخ الاسلامی عطا نموده و در ضمن سه مکتوب دیگر در باب رسالت وی به هندوستان شرح داده و به حکام و امیران و مأموران سفارش اکید کرده که در کمال احترام با شیخ برخورد نموده و نصایح او را به کار گیرند.

مضامین نامه‌ها و فرمان‌هایی که از جانب حاکمان و فرمانروایان وقت در مورد علاءالملک صادر شده و در آن‌ها مأموریت و رسالتی به وی داده شده، نشان از این دارد که وی علاوه بر محبوبیت و نفوذی که در بین اقشار مختلف مردم و خصوصاً مشایخ جام داشته، نزد شاهرخ شاه نیز دارای اعتبار و احترامی در خور توجه بوده است. گوشه‌هایی از فرمان تفویض تولیت اوقاف خانقاه تربت جام و لقب شیخ الاسلامی به علاءالملک از سوی شاهرخ شاه تیموری، بدین قرار است: «... مقصود از ترکیب این مقدمات، و ترتیب این کلمات آن‌که: چون حضرت شیخ الاسلام المرحوم، خواجه قطب‌الدین محمد که شیخ الاسلام و متولی اوقاف معارف پناه جام بود به جوار رحمت حق پیوست، و آن مهم، کلی از پیرایه ضبط نظم عاری و عاطل ماند، و من حیث الشرع و شرط الواقف، تقلد این اشغال خطیره دایر و منحصر بر اولاد و احفاد احمدیه علیا حضرت قدسی منزلت، سلطان الاولیاء فی العالم، حجة الحق علی قاطبة الامم، ملجأ ارباب الهدایة والبدایة والتوفیق، و مخزن الاسرار التأيید و التّحقیق، هادی البرایا الی سلوک مناهج الیقین، منقذ الوری عن شبهات الزیغ والتّخمین، ابونصر احمد الجامی قدس الله روحه، و افاض علی العالمین فتوحه بود ...

بنابراین معنی هرچند تعرض نمودیم، و به دیده تفرّس امعان نظر فرمودیم، از اولاد شیخ الاسلام المرحوم رضی الدین احمد که از فرزندان واقف است، و شغل تولیت مخصوص ایشان، ملابس مناقب شیخ الاسلامی، و تولیت اوقاف خانقاه معارف پناه بر قد قدر شیخ الاسلام الاعظم، جامع انواع العلوم و-

الحکم، الفایق به جمیع الکرامات علی سایر الاکابر والاعظام، شهاب الحقّ والدین ابوالمکارم اعلی الله قدره چُست آمد ...

سبیل برادران و فرزندان، و امرای دولت یار، و وزرای عالی مقدار، و اعیان دولت، و ارکان حضرت، و سادات و قضاة، و ائمه، و علما، و مشایخ، و موالی، و صدور، و صواحب، و اصول، و اکابر، و اشراف، و اهالی مملکت محروسه، و متولیان اوقاف، و سکن اطراف و اکناف آن که شیخ الاسلام الاعظم، خواجه شهاب الدین ابو المکارم را شیخ الاسلام دانند، و متولّی اوقاف خانقاه معارف پناه جام شمرند، و شرایط تعظیم و احترام، و دقایق توقیر و احتشام او مرعی دارند ... » (کارنامه احمد جام / 79 - 81)

از تاریخ تولّد و وفات علاء الملک اطلاع دقیق و موثقی در دست نیست. در مجمل فصیحی در باب تولّد او، فقط این عبارات ذکر شده: « ولادت شیخ الاسلام الاعظم سلالة الاکابر خواجه شهاب الدین ابو المکارم اسماعیل بن الشیخ الاسلام خواجه علاء الدین ابوالمعالی علاء الملک بن شیخ الاسلام خواجه قطب الدین محمد از فرزندان شیخ الاسلام احمد، ولادته فی غرة جمادی الاولى سنة المذكوره ». (مجممل فصیحی / 138)

اما سال وفات علاء الملک را باید با توجه به اینکه تاریخ صدور نامه های شاه رخ شاه در باب علاء الملک - که در فرائد غیائی موجود است - رمضان 845 هجری، و اینکه درویش علی بوزجانی در روضة الریاحین / 111، مدّت سفر و اقامت وی در هندوستان را دو سال ذکر نموده است، در حدود سال 847 هجری دانست.

پیشینه مقام، مقامه و مقامات نویسی

«مقام» به هر دو صورت مفتوح و مضموم استعمال شده است. «ابن منظور» می نویسد: « اگر از ثلاثی مجرد قام یقوم باشد، مفتوح است و هرگاه از ثلاثی مزید فیه و أقام یقیم آید - باید مضموم باشد. » (لسان العرب / 12 / 498)

این لغت در زبان عربی نخست در مجاری کلام شاعران عهد جاهلی - زهیر بن ابی سلمی ولید بن ربیع به معنی مجلس و محلّ اجتماع قبیله به کار رفته و در قرآن کریم نیز یک بار به معنی مجلس و مترادف با «ندی» و بار دیگر به معنی «جای ماندن» آمده است: (ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً) (مریم (19) / 75) (الذی احلّنا دارالمقامة من فضله) (فاطر (35) / 32).

در دوره اسلامی کلمه «مقامه» معنای وسیع‌تر یافته و مترادف با «مکان» و «مجلس» یعنی جایی که در آن هستند یا نشسته‌اند به کار رفته و سپس در کاربردی گسترده‌تر به خطبه یا موعظه‌ای که در محلی ایراد می‌شد و یا بر محاورات ظریفی که در مجالس واقع می‌گردید، مانند «مقامات خطبا» و «مجالس قصاص» اطلاق گردید و جماعتی را هم که در مجلس گرد می‌آمدند هم «مقامه» و هم «مجلس» می‌گفتند. (قلقشندی، صبح‌الاعشی 110/14)

در آغاز عهد عباسی کلمه مقامه جنبه دینی یافت و به احادیث و خطبی گفته می‌شد که در مجالس خطبا ایراد می‌گشت. چنان‌که در مجاری تعبیر نویسندگانی از قبیل «جاحظ» در «البیان والتبیین، ج 1/ ص 106 و 378 و ج 3 / ص 22» به کار رفته است.

در این مقام، مقصود ما از مقامات، مفهوم آن در معنی داستان مسجّع کوتاه یا خطبه و موعظه و روایتی که در مجمع مردمان و مجلس عام ایراد گردیده و در ادبیات عربی در کلام بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری اثر «قاسم بن علی» آمده است و یا در زبان فارسی در «مقامات حمیدی» قاضی حمیدالدین بلخی به کار رفته است، نیست؛ بلکه مراد مقامات در اصطلاح صوفیان است.

ابن سینا در کتاب اشارات می‌گوید: «بدان که عارفان را اندر زندگی دنیا، درجاتی و مقاماتی است خاص به ایشان که دیگران را نیست و پنداری که ایشان اندر آن حال که در پیراهن تن‌اند - آن را برکشیده‌اند و از آن برهنه شده‌اند و روی به عالم قدس آورده، و ایشان را کارهایی است پوشیده‌اند میان ایشان و کارهایی است ظاهر، که هر که آن را منکر بود، آن را مستنکر داند و هر که بدان عارف باشد - آن را عظیم داند.» (اشارات و تنبیهات، النمط‌التاسع فی مقامات العارفين/247)

«مقام در نزد صوفیان - عبارت از ملکه است و ملکه. قدرت بر هر چیزی است هرگاه اراده کند بی‌آنکه به فکر نیازمند شود و یا امر به او دشوار گردد.» (رسالة کلمة التصوف/292)

مقامات در اصطلاح صوفیان، اقامت بنده است در عبادات از آغاز سلوک به درجه‌ای که بدان توسل کرده است و شرط سالک آن است که از مقامی به مقام دیگر ترقی کند و در تعریف آن آورده‌اند: «مراد از مقام، مرتبه‌ای است از مراتب سلوک که در تحت قدم سالک آید و محل استقامت او گردد و زیان نپذیرد.» (مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه/125)

«جنید بغدادی» گفته است: مقامات به شواهد است، هر که را مشاهده احوال است او رفیق است و

هر که را مشاهده صفات است او «امیر» است. (تذکره‌الاولیاء/440)

در تفاوت حال و مقام

«ابوالقاسم قشیری» گفته است که مقام هر ادبی است که بنده بدان متحقق شود به نوعی از کسب و تصرف مقابل حال که واردی است که حق به دل وارد کند و بنده را در آن تصرف نباشد. از این رو «مقام» کسب و مجاهدت بنده و «حال» فضل و موهبت الهی است. و می توان گفت که: «مقام فعلیت و ملکه ای است که قلب بدان متحقق می شود و بدین مناسب گفته اند: بنده را نه شاید که از مقامی درگذرد بی آن که تمام شرایط و حقوق آن را استیفاء کند» و این شرط حاکی از آن است که مقام فعلیت و ملکه نفس یا قلب است، زیرا تا فعلیتی به کمال خود نرسد امکان زوال آن موجود است و بر این فرض هر یک از احوال هرگاه ثابت شود و در تصرف سالک در آید - آن، مقام و قدمگاه وی می شود و هریک از مواهب مانند قناعت و توکل و مجاهدت هرگاه پایدار نماند از جمله «احوال» تواند بود و ظاهراً کسانی مانند حارث بن اسد محاسبی که قائل به دوام حال بوده اند - بدین معنی نظر داشته اند. (رک: ترجمه رساله قشریه / 91)

حاصل آن که : منازل و مراحل را که صوفی برای رسیدن به مقصود در طریقت، از خلوت و ذکر قلبی و توجه به باطن و مداومت فکر به منظور وصول مرتبه استغفار و انصراف از محسوسات و چله - نشینی و ورود در حلقه ذکر و نیاز و امثال آن از عبادات و مجاهدات و ریاضیات طی می کند، آن را «مقام» نامند. (رک: شرح بر مقامات اربعین / 10)

در اسرارالتوحید می خوانیم: «مقامات حرکات ظاهر است و احوال حرکات دلها است و توحید و معرفت و رای ظواهر و دلها است و بنده به روح توحید و صفای معرفت نرسد، مگر از راه کفایت و رعایت و عنایت حق تعالی و تقدس.» (اسرارالتوحید، ذبیح الله صفا / 323)

صاحب کشف المحجوب در فرق بین مقام و احوال می نویسد: «بدان که مقام به رفع میم اقامت بود و نصب میم محل اقامت، این تفصیل و معنی در لفظ مقام سهو است و غلط. در عربیت مقام به ضم میم اقامت باشد و جای اقامت باشد و مقام به فتح میم قیام باشد و جای قیام نه جای اقامت بنده باشد اندر راه حق و حق گذاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال آن را ادراک کند چندان که صورت بند بر آدمی و روا نباشد که از مقام خود اندرگذرد بی از آن که حق آن بگذارد. چنان که ابتدای مقامات توبه باشد آن گاه انابت، آن گاه زهد، آن گاه توکل و مانند این روا نباشد بی توبه دعوی انابت کند و بی زهد، دعوی توکل کند و خدای تعالی ما را خبر داد از جبرئیل و گفت: « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ

مَقَامٌ مَعْلُومٌ» هیچ کس نیست از ما اَلَّا که ورا مقامی معلوم است و باز حال معنی باشد که از حق به دل پیوندد بی از آن که از خود آن را به کسب دفع توان کرد، چون بیاید و یا به تکلف جذب توان کرد، چون برود. پس مقام عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق تعالی. و حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق مجاهدت وی. بدان از آن چه مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب و حال از جمله مواهب. پس صاحب مقام به مجاهدت خود قائم بود و صاحب حال از خود فانی بود. قیام وی به حالی بود که حق تعالی اندر وی آفرید و مشایخ در این معنی مختلف اند...

در جمله بدان که رضا نهایت مقامات است و بدایت احوال و این محلی است که یک طرفش در کسب و اجتهاد است و یکی در محبت و غلیان آن و فوق آن مقام نیست و انقطاع مجاهدت اندر آن است. پس ابتدای آن از مکاسب بود و انتهای آن از مواهب کنون احتمال کند که آن که اندر ابتدا رضای خود به خود دید، گفت مقام است، و آن که اندر انتها رضای خود به حق دید، گفت حال است». (کشف المحجوب / 226 - 224)

در شرح گلشن راز آمده است: «هر چه به محض موهبت بر دل پاک سالک راه طریقت از جانب حق وارد می شود، بی تعمل سالک و باز به ظهور صفات نفس زایل می گردد - آن را «حال» می نامند. و چون حال دائمی شد و ملکه سالک گشت، مقام می خوانند، لِإِقَامَةِ السَّالِكِ فِيهِ، و چون حال و مقام از خواص ارباب قلوب است فرمود که مقام دلگشای آن حضرت، جمع جمع است». (شرح گلشن راز / 26)

مؤلفان کتب صوفیه در شماره مقامات اختلاف نظر دارند. به عنوان مثال «ابونصر سراج» مراحل سلوک را هفت مرتبه «مقام توبه، مقام ورع، مقام زهد، مقام صبر، مقام توکل و مقام رضا» می داند. (اللمع / 66 - 83)

صاحب «مصباح الهدایه» در کتاب خود، علاوه بر بیان تفاوت میان حال و مقام، مقامات را در ده فصل آورده که عبارتند از: «توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، شکر، خوف، رجا، توکل و رضا» و هریک را به طور مفصل تفسیر کرده است. (مصباح الهدایه / 366 - 400)

«شیخ ابومحمد روزبهان بقلی شیرازی» نیز، کتابی به نام «مشرب الارواح» دارد که مشهور به «هزار و یک مقام» می باشد. این کتاب که در بیست باب نوشته شده، هر باب آن، به جز باب های اول و

پنجم و هشتم و بیستم آن، که در پنجاه و یک فصل است، در پنجاه فصل تدوین شده است. باب اول آن به «مقامات‌المجذوبین» اختصاص یافته و باب بیستم به «مقامات‌الاقطاب ...» پایان یافته است. به هر حال شمار منازل و مواقف بر حسب استعداد سالک و توالی احوال و واردات آن‌ها تفاوت دارد و در بعضی اقوال از استمرار طیّ این مقامات تعبیر به سفر کرده و مراتب آن را اسفار اربعه خوانده‌اند. (رک: شرح مثنوی 2/ 536) و عنوان اسفار اربعه صدرالدین شیرازی در تقریر حکمت متعالی وی مبنی بر آن است و اسفار اربعه او را بر مبنای سیر در مراتب عرفان نشان می‌دهد. احوال مشایخ و صوفیه در سیر این اسفار و مقامات متفاوت است و در آنچه از اقوال و مقامات آنها در این باب نقل شده، مبالغه و مسامحه مریدانه وارد شده است. از بسیاری از مشایخ، مقامات و مقالات مستقلی موجود است، مانند مقالات ابوسعید ابوالخیر (اسرارالتوحید)؛ فردوس‌المرشدیه در مقامات ابواسحاق کازرونی؛ نورالعلوم در مقامات ابوالحسن خرقانی؛ مقامات ابن خفیف (سیرت شیخ‌الکبیر)؛ مقامات اوحدالدین کرمانی و مناقب‌العارفین در احوال مولانا جلال‌الدین بلخی که نظایر بسیار دارند و احوال بعضی مشایخ نیز در کتاب‌های طبقات‌الصوفیه بیان شده که طبقات ابو عبدالرحمن سلمی؛ تذکرة‌الاولیای عطار، نفحات‌الانس جامی؛ طبقات خواجه عبدالله انصاری؛ طرائق‌الحقائق و رشحات عین‌الحیات از آن جمله است و تاریخ تصوف را با توجه به رسالات و کتبی که از مشایخ بر جای مانده و طرز تلقی اهل زمان، از اقوال و تعالیم آن‌ها در بررسی مجموع این قبیل آثار می‌توان دنبال کرد.

غرض از بیان این تفصیل این بود که نظر صاحبان اصلی حوزه عرفان و تصوف در باب «مقام» و «حال» و بعضاً اختلاف نظری که میان آن‌هاست، بیان شود و تا حدی - اگرچه نه خیلی روشن - ربط این گفتارها با آثاری که آن را مقامات گفته‌اند، بر ما معلوم گردد. به نظر می‌رسد گفتار و نوشتارهایی که در هر زمان با عنوان مقامات نام گرفته، باید برگرفته از همین حالات و مقامات باشد که برای عارفان و سالکان طریق حق و صوفیان عرصه تصوف رخ می‌داده و به زبان و قلم مریدان، گفته و نوشته می‌شده است. و آثاری چون «مقامات محمد غزنوی» و «مقامات شیخ احمد ترخستانی» و دیگر مقامات که بعداً نوشته شده‌اند، از این دست می‌باشند. اهمیت این مقامات نویسی تا آن‌جاست که بعدها کسانی همّت در تألیف گزیده‌ای از آن‌ها می‌کردند؛ که نسخه مورد نظر ما «خلاصة‌المقامات» یکی از آن‌هاست که در ادامه مطلب به معرفی آن پرداخته می‌شود:

خلاصه‌المقامات نسخه‌ای است خطی در مقامات و احوال عارف معروف و صوفی نامی شیخ احمد جامی ملقب به «ژنده‌پیل» که ابوالمکارم بن علاءالملک جامی که از نوادگان شیخ احمد جام بوده، در زمان سلطنت شاهرخ در سال 840 آن را تألیف نموده است. این کتاب به سبک اسرار-التوحید نوشته شده و همان‌گونه که از نام آن پیداست، تلخیصی است از چند کتاب مقامات، که در عهد شیخ جام نگارش یافته است.

بنابراین مقامات بیشتر به نوشته‌هایی گفته می‌شده و یا می‌شود، که در بیان حالات و کرامات و بزرگواری‌های شخصیت‌های خاص، به نگارش در می‌آمده است و از قضا پیشینه این کار، به احتمال زیاد به زمان شیخ احمد جام بر می‌گردد، چرا که در زمان این شخصیت و یا بعداً در حالات او، چند کتاب مقامات نوشته شده است که به آن اشاره خواهد شد و ما بر این باوریم که آثاری از این دست که بعداً به نگارش در آمده، از جمله اسرارالتوحید در حالات ابوسعید، باید تحت تأثیر مقامات نویسی عصر احمد جام باشد و خلاصه‌المقامات حاصل یا برگزیده‌ای از تألیفات پیشین با این موضوع است.

علاءالملک در کتاب خود علاوه بر مقامات امام رضی‌الدین الیاس تایبادی، مقامات شیخ احمد ترخستانی، مقامات درویش علی بوزجانی و مقامات تاج‌الدین محمود بوزجانی، از تاریخ خواجه محمد هیصم، جامع‌الاصول، بعضی از صحاح سته و مسانید اربعه و ظاهراً دیوان چند تن از شعرا از جمله عطار نیشابوری و همچنین برخی تألیفات شیخ جام (انس‌التائبین، سراج‌السائرین، روضة‌المدنبنین، کنوزالحکمه، مفتاح‌النجات و بحارالحقیقه و همچنین مجموعه اشعار شیخ جام) استفاده نموده است.

اساس مطالب کتاب بر سه مقاله بنا نهاده شده و هر یک از مقاله‌ها باب‌هایی را به قرار ذیل، شامل می‌شود:

مقاله اول: در انساب شیخ و در پنج باب نوشته شده است: باب اول: نسب شیخ؛ باب دوم: خرقه و ذکر پیران؛ باب سوم: ذکر اولاد و ازواج ایشان؛ باب چهارم: ذکر تصانیف؛ باب پنجم: تاریخ ولادت و وفات و توبه شیخ.

مقاله دوم: در کرامات شیخ و در پنج باب و یک فصل است: باب اول: در کرامات و توبه؛ باب دوم: در کراماتی که از شیخ در سرخس ظاهر شده است؛ باب سوم: در واقعات جام و نیشابور؛ باب چهارم: در کرامات بلده هرات؛ باب پنجم: در کراماتی از شیخ که پس از وفات وی مشاهده شده است. و همچنین یک فصل در کرامات فرزند وی، قطب‌الدین محمد- که بنا بر اظهار درویش علی

بوزجانی (روضه‌الریاحین / 85 - 97) در علوم ظاهری و باطنی، کامل و صاحب کرامت و ولایت بوده - نوشته شده است.

مقاله سوم: به سخنان شیخ اختصاص یافته که نکات بسیار مهم و قابل استفاده‌ای را در برگرفته - است. این فصل شامل بیست و چهار باب به قرار ذیل است:

باب اول: در توحید و معرفت؛ باب دوم: در سنت و جماعت؛ باب سوم: در توبه و انابت؛ باب چهارم: در فضیلت نماز. باب پنجم: در صفت عقل؛ باب ششم: در مطلق علم؛ باب هفتم: در علم لدنی؛ باب هشتم: در بیداری دل و طلب طالبان؛ باب نهم: در فضیلت گناهکاران مخلص؛ باب دهم: در فقر؛ باب یازدهم: در اسرار محققان؛ باب دوازدهم: در عشق و محبت؛ باب سیزدهم: در اخلاص؛ باب چهاردهم: در توکل و رضا؛ باب پانزدهم: در قناعت؛ باب شانزدهم: در صفت زهد؛ باب هفدهم: در ذم دنیا؛ باب هجدهم: در ذم سؤال؛ باب نوزدهم: در ذم حسد؛ باب بیستم: در شرح روح و نفس؛ باب بیست و یکم: در سیرت پیران و اولیاء. باب بیست و دوم: در زاویه‌داری و سماع؛ باب بیست و سوم: در تفسیر بعضی آیات؛ باب بیست و چهارم: در ذکر فضایل پیامبر (ص).

لازم به ذکر است که در مقاله سوم، مطالب با سلیقه و نظر شخصی مؤلف انتخاب شده و گویا باب بیست و چهارم را که به بیان فضایل پیامبر (ص) اختصاص دارد از جایی نقل نکرده و سخنان خود اوست و آن را به عنوان حسن ختام دلنشینی برای کتاب قرار داده است.

ارزش خلاصه‌المقامات و رجحان آن بر مقامات غزنوی

از امتیازات این نسخه می‌توان این موضوع را مطرح کرد که علاءالملک علاوه بر مقامات محمد غزنوی، به نسخه‌های دیگری با عنوان مقامات دسترسی داشته که همه در زمان احمد جام و به وسیله طرفداران او نوشته شده و هر کدام از ارزش خاصی برخوردار است و باید این احتمال را داد که شروع مقامات نویسی باید از این زمان باشد، چرا که بر اساس یادداشت‌های به جا مانده، علاءالملک از چهار مقامات به نام‌های مقامات امام رضی‌الدین الیاس تایبادی، مقامات شیخ احمد ترخستانی، مقامات درویش علی بوزجانی و مقامات تاج‌الدین محمود بوزجانی، که امروزه اطلاعی از آن در دست نیست، استفاده کرده و این نکته بر ارزش خلاصه‌المقامات (نسخه تصحیح شده) بیش از پیش می‌افزاید. (رک: مقدمه مقامات ژنده‌پیل / 5)

همچنین به بعضی از آثار جدّ خویش دسترسی داشته و در مقایسه با مقامات غزنوی حاوی مطالب دقیق‌تر و مفصل‌تری می‌باشد و روایات و اطلاعاتی که در مورد خاندان و اعقاب شیخ است، کامل‌تر می‌باشد.

فواید کتاب خلاصه‌المقامات

1. **فواید عرفانی:** از فواید این تألیف ذکر نام مردانی است که در هر یک از داستان‌ها نقشی بر-عهده داشته و با شیخ به طریقی در ارتباط بوده و هریک در زمان خود صاحب نام و مقام، به طوری که اگر فهرستی مشروح از آن‌ها گردآوری شود، می‌تواند حکم تذکره‌ای مفید از عرفای آن دیار را داشته و باز نمودی باشد از فواید ارزشمند این کتاب. مختصات عرفانی از قبیل آداب و تعالیم شیخ و اصطلاحات صوفیانه موجود، ذکر مصنّفات و نمونه‌هایی از سخنان پر مغز شیخ که مقاله‌ای را به خود اختصاص داده است، بر ارزش آن افزوده است و اطلاعاتی از ماجرای زندگی او که مشتمل است بر عبادت‌ها، ریاضت‌ها و کرامت‌هایی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ وی مشاهده شده است، همچنین اطلاعات وسیعی مربوط به سفرها و دیگر زوایای زندگی شیخ جام، پیش روی ما قرار می‌دهد. (برای اطلاعات بیشتر از زندگی شیخ جام، رک: مقاله علی مؤید ثابتی، مجله سخن، شماره 6، دوره دهم).

2. **فواید جغرافیایی، تاریخی و سیاسی:** نام ده‌ها و آبادی‌های بسیاری که ماجراها و فعالیت‌های معنوی شیخ جام در آن رخ می‌داده و قلمرو فعالیت‌های عارفانه وی بوده‌اند و ضمن شرح حال وی بیان شده است، برای کسانی که علاقه‌مند به شناخت اوضاع جغرافیایی بخش‌هایی از خراسان بزرگ که بسیاری هنوز ناشناخته مانده، حکم دایرةالمعارف جغرافیایی بسیار مفیدی دارد. همچنین اطلاعات تاریخی و سیاسی که در این کتاب نهفته است، از بسیاری رازهای تاریخ آن زمان پرده برمی‌دارد. به -عنوان مثال داستان آمدن مرد اسماعیلی از قُهستان به مرو و کارد نهادن در زیر بالین سلطان سنجر توسط اسماعیلیان؛ که در ادامه می‌بینیم چطور شیخ دست آنان را از خراسان کوتاه می‌کند و چه بسیار نکته‌های تاریخی که در این داستان مشهود است و از آن جمله مخالفت شیخ جام با اسماعیلیان و همچنین خیانت بیک بارق (برکیارق) به برادرش و ارتباط وی با اسماعیلیان را نتیجه می‌گیریم.

3. فواید دستوری و زبانی: فواید دستوری و زبانی و همچنین داستان‌های دلکش و خواندنی این نسخه بسیار چشمگیر بوده و سبک ساده و روان آن یادآور ساده‌نویسی در قرن‌های 5 و 6 است. (به استثناء دیباچه که نثری متکلف و مصنوع دارد).

ویژگی‌های دستوری خلاصه‌المقامات

1- فاصله افتادن یک یا چند کلمه میان حرف نفی «نه» و فعل:

هرکه نه عارف است، از معرفت چه خبر دارد؟

هرکس که نه چنین گوید و داند کافر شود.

نه در هر عبادتی نیز بدعت افتد.

2- ترکیبات زیبای وصفی:

خرد خورده‌بین در نتایج ذهن وقاد او مدهوش.

احمد نام مردی باشد ... محاسن او می‌گون.

هر آینه این مناظره در میان بود که ترک تنگ چشم سرخ‌روی گشاده ابروی درآمد.

در یک دست عصای و در دیگر دست کارد خون‌چکان.

*گوش داشتن، هراس خوردن/ کردن و تشویر خوردن، سه ترکیبی است که در این تألیف به کرات

استفاده شده:

تیر شما کار نکند اما تیر اولیای خدای گوش دارید.

نصر! گوش باز دار تا چه می‌کنی.

پس گوش داشتند تا یاران متفرق شدند.

کس را نشناختی و مردم از او هراس کردی.

پس ناگاه هراس کردند و روان شدند.

هراس خورد و دست بر روی نهاده، صلوات گفت.

حاضران مجلس متغیر شدند و هراس خوردند.

من خجل گشتم و تشویر خوردم.

3- کاربرد حرف تأکید و تفصیل «اما»:

اما دانستی که آن در بر تو گشاده است یا بسته؟

اما هیچ توبه، آسان‌تر از توبهٔ مفسدان نیست.

اما حق را عزوجل جز به هدایت او نتوان شناخت.

اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلّم با او راست افتد، آموختن سود دارد.

4- کاربرد «بدان»، «بدین»، «بدو»، «بدیشان» به جای آن، به این، به او، به ایشان:

خود را بدین وسیله مذکور خاطر فیاض ملازمان حضرت گردانید.

هرکجا آوازهٔ طبیعی یا مزاری یا بزرگی شنیدیم او را بدان جا بردیم.

گفتند موسی بدان جهان است.

مشتی زر بیرون آورد و بدو داد.

حق سبحانه و تعالی به فضل و کرم خود هرچه بدیشان همه پراکنده داده بود، به یک بار به احمد

داد.

5- «مگر» جهت افادهٔ معنی استثناء، شک و تردید و استفهام:

مگر ولایت قلب جنس از احمد بازستانیده‌اند؟ (استفهام)

و روز قیامت هیچ‌کس از مؤمنین و مؤمنات نباشد مگر که گوید: بارخدا یا... (استثناء)

همه از الحاد رجوع کردند مگر هجده تن که توبه نکردند. (استثناء)

6- قید کیفیت و تأکید: سخت، عظیم، عجب، عجیب و بس:

دراز گوش را سخت می‌رنجانیدم.

ایشان عظیم متحیر شدند.

باران سخت درگرفت.

گفت: شیخ‌زاده عجب دعوی کرد!

عجب است که مرا نمی‌سوزد!

عجیب کاری است مرده زنده کردن ...!

از بس شادی که به دل قاضی رسید، گفت:...

7- کاربرد «را» در معنای «برای»: